

میتوان نمونه‌ای با مشخصات زیرا رایه داد . هرگونه افزایشی در بازدهی کار با افزایش متناسبی در تولید وسائل تولید عمران خواهد بود ، اما تولید وسائل مصرف از میران رشد جمعیت و مصرف طبقه سرمایه دار سریعتر رشد نمیکند . هنگامیکه تکنیک تغییر میکند ، کارگران و سرمایه از تولید وسائل مصرف به تولید وسائل تولید منتقل میشوند : افراد و سرمایمه بیشتری به منظور تولید ماشین آلات و به منظور تولید ماشین و ... در تولید ماشین آلات بکار گمارده میشوند ، اما تولید وسائل مصرف در مقایسه با افزایش ظرفیت تولیدی جامعه افزایش نمی یابد . تولید بیشتر و بیشتر بروج و خم میشود و بدینسان بازاری که سرمایه داری برای آن تولید میکند در درون خودش حای خواهد داشت . اگر روابط درستی بین دو عامل صنعت وجود داشته باشد ، هیچگونه بحران اشیاع تولید بوجسر ، خواهد آمد . اگر چه قدرت خرید توده‌ها بسیار پائین باشد .

این استدلال میخانیل توکان—بارانوفسکی ، یعنی یک اقتصاددان غیر مارکسیست بود . او مینویسد :

طرح هائی که در بالا به آنها اشاره شد  
بمنظور اثبات اصلی است که ممکن است پسا  
یخالفت رو برو گردد . مگر آنکه این  
روند بخوبی درک گردد ، یعنی ، این  
اصل که تولید سرمایه داری برای خم سر د  
بازاری ایجاد میکند . نا آنجا که توسعه  
تولید اجتماعی امکان پذیر است — البته  
اگر نیروهای تولیدی بدین منظور مناسب  
باشند — تقسیم نسبی تولید اجتماعی  
نیز باید سبب یک توسعه متناسب با آن  
برای تقاضا گردد ، زیرا در چنین شرایطی  
هر کالای تولید شده جدید نماینده ایجاد  
یک قدرت خرید جدید برای استفاده کالاهای

دیگر است . مهمترین دست آورد ، از مقایسه بازتولید ساده سرمایه اجتماعی با بازتولید آن در سطح وسیع ، آنستکه در یک اقتصاد سرمایه داری تقاضا برای کالا به یک معنی از کل حجم مصرف اجتماعی جدا است : ممکن است حجم تراکم مصرف اجتماعی بطور کلی ، کاهش یابد در حالیکه هزمان با آن ، کل تقاضای اجتماعی برای کالا افزایش پیدا کند ، اگرچه این امر در نظر <sup>۵۱</sup> "عقل سليم" نامعقول جلوه کند .

تنها یک عدم تجانس در نرخ توسعه در بخش صنعت میتواند سبب بحران گردد . اگر ... توسعه تولید عملاً نا محدود است ، پس ما باید فرض کنیم که توسعه بازار نیز بهمین نسبت نا محدود است ، زیرا اگر تولید اجتماعی با تناسب توزیع گردد ، هیچگونه محدودیتی در توسعه بازار وجود ندارد بجز نیروهای تولیدی که در دسترس جامعه است . <sup>۵۲</sup>

پیشرفت تکنیک با این حقیقت نمود پیدا میکند که اهمیت وسائل کار ، یعنی ماشین ، در مقایسه با کارزنه ، یعنی کارگر ، بیشتر و بیشتر افزایش می یابد . وسائل تولید نقش پسیار رشد یابندگای در روند تولید و در بازار کالا دارند . در مقایسه با ماشین ، کارگر هر چه بیشتر از صحنه خارج میشود و همچنین تقاضائی که نتیجه مصرف کارگران است در مقایسه با تقاضائی که نتیجه مصرف تولیدی وسائل تولید است نیز از صحنه خارج میشوند . کل عملکرد اقتصاد سرمایه داری خصلت

مکانیزمی را بخود میگیرد که بخاطر خسر د  
وجرد دارد و در آن صرف انسان‌ها  
باشکل یک لحظه ساده در روند باز تولید  
و گردش سرمایه آشکار میگردد .<sup>۵۲</sup>

در نوشته‌های دیگری توگان با رانوفسکی این نظر را به یک سخن واهم تنزل  
میدهد :

اگر همه کارگران بجز یکنفر از آفان از صنعت  
تولید ناپدید شوند و ماشین جایگزین  
آنان گردد ، آن یک کارگر کل ماشین  
عظمیم سراسری را بحرکت در می‌آورد و باكمک  
آن ، ماشین‌های جدید — و کالاهای  
صرفی سرمایه داری — را تولید میکند .  
طبقه کارگر ناپدید میگردد و موجب کمترین  
آشفتگی در روند توسعه سرمایه داری بوسیله  
خود آن نمیگردد . دریافت سرمایه داران  
از انبوه کالاهای صرفی کاهش نمیابد .  
کل تولید یکسال در سال بعد از طریق  
تولید و صرف سرمایه داران انجام شده  
و مورد استفاده قرار میگیرد . حتی اگر  
سرمایه داران بخرابهند صرف خورا محدود  
سازند ، هیچگونه مشکلی ایجاد نخواهد  
شد . در این حالت ، تولید بخشی از  
کالاهای صرفی سرمایه داری بیان میرسد  
و حتی بخش عظیم تری از تولید اجتماعی  
که شامل وسائل تولید و به منظور خدمت  
در توسعه بیشتر تولید است نیز بیان  
میرسد . برای نمونه ، آهن و ذغال سنگ

همیشه در خدمت توسعه تولید آهن و ذغال  
سنگ تولید میشوند . تولید توسعه یافته  
آهن و ذغال سنگ در هر سال ، ابهو ،  
فرازینه محصولات را که در سال پیش  
تولید شده بود مصرف میکند ، تا آنکه  
ذخیره مواد معدنی ضروری به اتمام

برسد .

بدیهی است ، همانطور که خود توگان بازاروفسکی میکوید . نکه اساسی  
تحلیل او این عرص تعاما خود سرانه و غیر حقیقی نیست که جایگزینی شدن  
ماشین بجای کاریدی به کاهش مطلق در عقد ارکارگران منجر میشود . . .  
بلکه این نظریه است که با در نظر گرفتن تناسب توزیع تولید اجتماعی ،  
هیچگونه کاهشی در مصرف اجتماعی قادر به تولید محصولات غیر ضروری  
نیست .

بکار بردن "راه حل" توگان بازاروفسکی در سرمایه داری فردی ، بد لیل  
زاستگی یک بخش اقتصاد به بخش دیگر و مبادله بدون کنترل بین آنها  
امکان پذیر نیست .

در سرمایه داری ، هم تولید ارزش مصرفی و هم تولید ارزش وجود  
دارد . دلیل تولید ارزش مصرفی ، جدا از شکل ویژه اقتصادی ، ارضی  
نیازهای انسانها است . اما دلیل تولید ارزش ، "انباشت" است — آنطور  
که مارکس آنرا بیان میدارد ، انباشت به منظور "تسخیر ثروت اجتماعی  
جهان را فرایش تودمهای انسانی که توسط سرمایه دار استثمار میشوند .

میباشد .

اگرچه سرمایه دار ممکن است ارزش مصرف را تنها بعنوان حامل  
ارزش بشناسد و مصرف را تنها بعنوان یک وسیله و نه پایان قلمداد  
کند . وسیله همچنان حیاتی است ، زیرا بدون آن پایان دست یافتنی  
نیست . مصرف با ایجاد ضروریات برای تولید جدید تولید را بوجود  
میاورد . . . اگر تقاضائی نباشد تولیدی نخواهد بود . اما مصرف مجدداً  
تقاضا را ایجاد میکند .

۵۲ .

وابستگی انباست به مصرف یعنی بخشی از اقتصاد که کالای سرمایه‌ای تولید میکند ، به آن بخشی وابسته است که وسائل مصرف تولید میکند . در سرمایه داری خصوصی این رابطه بدون یک برنامه آگاهانه بدست میآید . اگر در مقایسه با فزونی گرفتن عرضه کالاهای مصرفی بر تقاضای آنها عرضه ، کالاهای سرمایه‌ای خیلی بیش از تقاضا برای آنها باشد ، بهای اولی پنهانیت بهای دومی کاهشی باید . از این‌رو ، نرخ سود در صنایع که تولید کنند و وسائل تولید هستند کاهش میباید و در صنایع تولید کنند و وسائل مصرف افزایش بپدا میکند . این امر منجر به کاهش انباست در وسائل تولید و افزایش در نرخ انباست در بخش دیگر اقتصاد میگردد . سپس سرمایه از اولی به دومی منتقل میشود تا آنکه بین این دو بخش تعادل برقرار گردد . این روند ، نیازمند نوسان آزاد در بهای کالاهای ، حرکت آزاد سرمایه از یک بخش به بخش دیگر و افزایشی در نرخ دستمزد است که نتیجه استخدام به میزان وسیع را بخشنخت میباید و این مسئله اساساً خود سبب بالا رفتن تقاضا برای محصولات صنایع کالاهای مصرفی است .

این عوامل ، بکارگیری "راه حل" توگان بارانوفسکی را در سرمایه‌داری فردی غیر معک میسازد . اما ، از نقطه نظر سرمایه داری دارای چند نکته اساسی است . در واقع ، بسط مرحله احیا و توسعه درگذش اقتصاد است ، مرحله‌ای که در آن انباست بیشتر از مصرف افزایش میباید و تولید وسائل تولیدی ، بسرعت بیشتری از تولید وسائل مصرفی افزایش بپدا میکند . برای چند سال ، انباست میتواند بدون ایجاد آشفتگی در تعادل اقتصاد از مصرف پیشی گیرد . این موضوع و این حقیقت که پیوستگی بین گردش نرخ سرد ، انباست و استخدام درجه فرسوده شدن سرمایه ثابت ( ماشین آلات ، ساختمان وغیره ) است ، این مسئله را مطرح میسازد که اگر بتوان از تولید اضافی کالاهای مصرفی پیشگیری کرد ، در حالیکه ، تولید کالاهای سرمایه‌ای مدام افزایش باید ، رونق از دوره معمول ده ساله بیشتر عمر خواهد کرد . این امر در سرمایه داری دولتی امکان پذیر است زیرا دولت مالک کل سرمایه جامعه است و میتواند حرکت خود را بین یک بخش و بخش دیگر کنترل کند .

سرمایه داری دولتی، عامل دیگری را که در سرمایه داری خصوصی سبب تغییر رونق به بحران می‌شود نیز حذف می‌کند و بدینسان "راه حل" توگان با رانوفسکی را برای مدتی امکان پذیر می‌سازد. در سرمایه داری خصوصی یک نرخ بالای سود، سبب انباشت سریع، سطح بالای استخدام و دستمزد بالا می‌گردد. این روند به نقطه‌ای میرسد که در آن دستمزدها بقدرتی بالا هستند که نرخ سود را تحلیل می‌برند و نرخ سود بسرعت پائین می‌آید و انباشت، استخدام و دستمزدها را نیز به صراحت خود کاهش میدهد. کارگران، که در معامله فروش نهاده کار خود آزاد هستند، جمعیت افزونه نسبی... همان محوری است که قانون عرضه و تقاضای کار حول آن می‌گردد. این امر حیطه عمل این قانون را در محدوده‌ای که کاملاً برای فعالیت استثمار و تسلط سرمایه مناسب است مخصوص می‌سازد.

۵۸۰

در زیر سرمایه داری دولتی استبدادی، حتی اگر علاوه بر چونه جمعیت افزونه‌ای وجود نداشته باشد و استخدام کامل همه افراد عملی شد می‌باشد، دستمزدها می‌توانند برای مدت زیادی، "در محدوده‌ای که کاملاً برای فعالیت استثمار و تسلط سرمایه مناسب است" باقی بمانند.

بدینسان "راه حل" توگان با رانوفسکی در سرمایه داری دولتی، اگر در مقایسه با سرمایه داری جهانی عقب‌مانده باشد، اگر وسائل تولید کمیاب باشد و اگر نیاز اولیه اقتصاد، تولید ماشین آلات بمنظور تولید بیشتر ماشین آلات و غیره باشد، امکان پذیر است.

اما هنگامیکه تولید ماشین آلات موفق گردد تا اقتصاد را به سطح بقیه جهان برساند، آیا این نظام سرمایه داری دولتی با اشباع تولید روبرو خواهد شد؟ تنها یک پاسخ برای این پرسش وجود دارد، پاسخی که بوخارین داده است و آن اینکه اقتصاد علاوه بر اکد می‌شود.

در نخستین نگاه، تشریح بوخارین از رابطه بین سرمایه داری دولتی و بحران اشباع تولید درست مخالف "راه حل" توگان با رانوفسکی بمنظور می‌رسد. توگان با رانوفسکی در باره آن نظام سرمایه داری سخن می‌گوید که در آن افزایش بسیار سریع تولید و انباشت وجود دارد. بوخارین درباره نظامی صحبت می‌کند که تولید و انباشت در سطح بسیار کم وجود دارد.

توگان بارانوفسکی میگوید که انشا است ، جدا از مصرف افزایش میابد ، بوخارین میگوید که انشا است همراه و وابسته به مصرف است . اما هر دو نظریه دارای نقاط مشترک زیر هستند . هر دو به این نکته اشاره میکنند که در سرمایه داری تضاد اساسی بین انشا و مصرف وجود دارد . توگان بارانوفسکی مطرح میسازد که این تضاد میتواند با رهائی تمامی انشا است و تولید از مصرف حل گردد . بوخارین میگوید با آنکه کردن گامهای انشا است و تولید به نسبت مصرف ، این تضاد حل میشود . توگان بارانوفسکی معتقد است که تولید افزایش پاکته تنها هنگامی میتواند با انشا است همراه باشد که از آن بهره گیرد . بوخارین معتقد است که انشا است سریع امکان پذیر نیست و از این رو ، تولید باید آهسته گردد . توگان بارانوفسکی رونق را نشان میدهد و بوخارین بحران در گردش سرمایه داری را . هردو "رامحل" کارگرا تحت انقیاد سرمایه در میآورد .

"رامحل" توگان بارانوفسکی در یک نظام سرمایه داری دولتی در یک کشور عقب‌مانده امکان پذیر است . تشریح بوخارین در مورد سرمایه‌داری دولتی که به نقطه انباع در وسائل تولید میرسد صادق است ، این سرمایه داری اخیر است که اگرچه ظاهرا رها از بحرانها است اما در حقیقت در بحران دائمی بسرمیبرد . زیرا اگر تولید بر تقاضا پیش گیرد ، تولید محصور تقاضا میشود . که این هر دو محصل تضاد بین نیروهای تولیدی و روابط سرمایه داری تولید و توزیع هستند .

اما در کنار این "راه حل ها" وسیله دیگری وجود دارد که بوجب آن سرمایه داری دولتی میتواند بحرانها را حذف نماید و آن یک اقتصاد جنگی است .

### تولید و مصرف وسائل تخریب

به گفته مارکس ، یک خصوصیت بی نظیر مصرف سرمایه‌داران ، آنست که ، این مصرف بخشی از روند بازتولید را تشکیل نمی‌هد . "صرف" وسائل

تولید ( استهلاک ماشین آلات وغیره ) منجر به ایجاد وسائل تولید جدید  
با وسائل مصرف جدید میشود ، مصرف کارکران سبب باز تولید قدرت کار  
میگردد اما تولیداتی که بوسیله سرمایه داران مصرف میشود ، به چوجه به  
گردش تولید جدید کمک نمیکند . اما شکلی از مصرف وجود دارد که  
اگرچه دارای این خصیت است ، ولی ، وسیله ایست برای اند وختن سرمایه  
جدید و امکانات جدید انباشت . "تسخیر ثروت اجتماعی جهان ، برای  
افزایش استثمار توده های انسانی " . این شکل ، تولید جنگی است .

اقتصاد جنگی ، مانند بحران اشباع تولید ، در حالیکه بخش اصلی  
سرمایه داری است ، موانع وجه تولید سرمایه داری را که در خود نظام  
وجود دارند ، برطرف نمیسازد . بعلاوه ، جنگ سرمایه داری نه تنها  
بسوی توقف انباشت و تخریب سرمایه در سطحی میرود که انباشت از نو امکان -  
پذیر نمیگردد ، بلکه بسوی چنان تخریبی سوق داده میشود که بطرف نفسی  
کامل سرمایه داری و رجوع به بربریت گرایش دارد .

علیرغم تشابهات ظاهري ، اگرچه اقتصاد جنگی و یك اقتصاد  
سرسیالیستی دو قطب مخالف هستند ، در یك اقتصاد جنگی ، همانند  
اقتصاد سوسیالیستی ، دولت کنترل اقتصاد را در اختیار میگردد و تولید  
و توزیع را برنامه ریزی میکند . در یك اقتصاد جنگی همانند اقتصاد  
سرسیالیستی ، بیشترین امکان تولید بیار میآید . اما اگر روابط توزیع  
متضاد باشند و اگر انباشت عظیم گذشته مانعی در راه انباشت جدید باشد ،  
بیشترین حد تولید تنها هنگامی امکان پذیر است که سهم بزرگی از تولید  
مبادله نگردد . یعنی ، بعنوان ارزش مصرفی و نه بعنوان ارزش ، تولید میگردد  
در یك اقتصاد سوسیالیستی ، هدف تولید ، ایجاد ارزش مصرفی است .

هدف اصلی اقتصاد جنگی نیز ، تولید ارزش مصرفی است . اما در یك  
جامعه سوسیالیستی ، ارزش های مصرفی ارزش های مورد نیاز انسان هاست  
نمیگردد . در حالیکه در اقتصاد جنگی این نیازها ، اسلحه ، وسائل نظامی  
و فروشگاهها هستند — ارزش های مصرفی تبدیل به دشمن منافع مردم

میگردد .

یك اقتصاد جنگی ، ناگزیر همراه با بحران اشباع تولید نیست . بلکه

با بحران کم تولید همراه است ، زیرا تقاضا برای کالا از ظرفیت تولیدی اقتصاد پیشی میگیرد . تورم در سطح وسیع یا کوچک ، همیشه همراه با بحران کم تولید است .

نفس تدارکات جنگی و جنگ در سرمایه داری دولتی شوروی ، چندین اس که این کشور هنوز مجبور نشده است تا با "راه حل" بخاطرین رویرو گردد . تا آنجا که اقتصاد بسوی تولید وسائل تولیدی به منظور تولید وسائل تولید سرق داده میشود و نه بسوی تولید وسائل تخریب وغیره ، از "رامحل" توگان بارانوفسکی بیرون میکند در هر حال ، تولید وسائل مصرف بسیار عقب مانده تراز تولید مواد جنگی و کالا های سرمایه ای است .

با در نظر گرفتن شرایط امروز جهان ، بنظر میرسد که "راه حل" اقتصاد جنگی ، تنها مصلحت دیوانسالاری شوروی است تا زمانیکه پاسویالیسم و یا بربسته یافتن "راه حلی" را برای تضاد هائی که خود بخود توسط سرمایه داری ، چه سرمایه داری خصوصی و یا سرمایه داری دولتی ، فراهم میآید . غیر ضروری سازد .

### فصل هشتم : توسعه امپریالیستی شوروی

- نمونه امپریالیستی ژاپن · انگیزه های توسعه دیوانسالاری استالینیستی ·
- تاریخچه توسعه امپریالیستی · پل عیدن اروپای شرقی توسط شوروی ·
- ایده‌آل ساختن امپراطوری تزار · مبارزه برای آزادی ملی "تیتوئیسم"

امپراطوریها پیش از مرحله سیاست انحصاری سرمایه داری و حذفی  
پیش از خرد سرمایه داری وجود داشتند · امپریالیسم هر دورانی در انگیزه ها  
و نتایج خود با امپریالیسم دوران دیگر متفاوت بود · هاست و بدینسان بکار  
بردن کلمه امپریالیسم ، برای تشریح پدیده های متفاوت ممکن است مسئله  
را پیچیده تر سازد ، تا روش · لئن این واژه را برای بالاترین مرحله  
سرمایه داری ، برای سرمایه داری رو به انحطاط و هنگامیکه انقلاب پرولتری  
در دستور روز قرار دارد بکار برد · اما امپراطوریهای این دوران نیز  
حملت های متفاوتی دارند · زیشوییف در مقاله خود "امپریالیسم چیست "

من نویسد :

بدین منظور (( برای تشخیص اینکه امپریالیسم  
نوبن عملاً چیست )) مانباید فراموش  
کنیم که انواع گوناگون امپریالیسم وجود دارد ·  
امپریالیسم بریتانیا با امپریالیسم آلمان  
تفاوت دارد وغیره · امپریالیسم اروپائی ·  
امپریالیسم آسیائی و امپریالیسم امریکائی  
امپریالیسم سفید و امپریالیسم زرد وجود دارند ·  
امپریالیسم ژاپن هیچگونه شباهتی به نسخ  
فرانسوی آن ندارد · امپریالیسم شوروی

یک نوع بی نظیر است، زیرا یک امپریالیسم عقب‌مانده است ( حتی دیگر سخن‌من از امپریالیسم آسیائی گفتن امکان پذیر نیست ) که بر اساس عقب‌ماندگی شکفت‌آوری توسعه می‌یابد .<sup>۱</sup>

اگر چنانکه لینین تشریح می‌کند، ویژگی‌عام امپریالیسم جستجو در زمینه - هائی برای صدور سرمایه باشد ، در حالیکه برای سرمایه داری جوان ، این ویژگی‌عام ، جستجو در بازار بود ماست، این نادرست خواهد بود اگر روسیه تزاری را امپریالیست بخوانیم . اما همه مارکسیست‌ها از جمله لینین و تروتسکی ، آنرا امپریالیست نامیدند . آنها درست می‌گفتند . زیرا در زمینه اقتصاد جهانی و روابط آشکار بین روسیه تزاری و کشورهای بسیار پیشرفته کمی‌عیاری برای مفهوم آنست . روسیه تزاری به مفهوم لینینیستن ، امپریالیست بود .

تعریف لینین از امپریالیسم ، بنج ویژگی اساسی زیرا بازگو می‌کند ،

۱- تعریکز تولید و سرمایه تا مرحله ای توسعه می‌یابد که موجب ایجاد انحصاراً تشدی و نقش عددهای در زندگی اقتصادی ایفا خواهد کرد .

۲- ترکیب شدن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد اولیگارشی مالی بر اساس " سرمایه مالی "

۳- صدور سرمایه که بسیار حائز اهمیت و متمایز از صدور کالا است .

۴- تشکیل انحصارهای سرمایه داری بین املاک که دنیا را بین خود تقسیم می‌کنند .

۵- تقسیم منطقه‌ای کل جهان بین بزرگترین قدرتهای سرمایه داری به انتقام رسیده است .<sup>۲</sup>

مطمئنا سرمایه داری دولتی ویژگی نخست را دربردارد . زیرا از یک انحصار دولتی کلی تشکیل میگردد . در مورد ویژگی دوم ترکیب شدن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی — هنگامیکه دولت هم سرمایه دار بانکی هم سرمایه دار صنعتی است ، به بالاترین مرحله خود میرسد . در مورد ویژگی چهارم ، رقابت فزونی یافته بین قدرت های امیریالیستی ، دولت را — بویژه تاکید بر آلمان و ژاپن است — وادار میسازد که برخلاف منافع انحصارهای سرمایه داری بینالمللی عمل کند . بدینهی است که تهاجم اقتصادی یک انحصار سرمایهداری بینالمللی ، تقریبا در یک اقتصاد سرمایه داری دولتی غیر معکن می باشد ( اما البته برخی امتیازات خارجی امکان پذیراست ) . ویژگی های سرم و پنجم — رابطه سرمایهداری دولتی شوروی با صدور سرمایه و تقسیم منطقاتی جهان — نیازمند شرح جزئیات بیشتری است .

### نمونه امیریالیست ژاپن

در بین تمام کشورهای جهان ، بجز شوروی استالینیستی ، ژاپن به بالاترین تمرکز سرمایه رسید . چنین ارزیابی گردید که "چهار بزرگ" ژاپنی — *Zaibatsu* (تشکیلات انحصاری خانواده‌ای) . ۶ درصد سرمایمای را که تمام شرکت‌های سهامی در ژاپن سرمایه گذاری کرد . بودند ، کنترل میکرد و میتسوئی *Mitsui* به تنهائی ۴۵ درصد تمام سرمایه را در کنترل خود داشت . در ۱۹۳۸ ، ۶ زایباتسری بزرگ مجموعا ۵۷ درصد کل سرمایه ای را که در بانکها ، شرکت‌های تراست و شرکت‌های بیمه سپرده شد صود ، در اختیار داشتند ( رقم مشابه برای سال ۱۹۴۹ ، ۴۵ درصد بود ) .

( این نشان میدهد که چرا از دیدگاه نظری غیر معکن نیست که همه سرمایه‌های ملی در دست یک تراست متمرکز گردد ، اگرچه در عمل هیچگونه

دلیلی براین فرض وجود ندارد که این امر اتفاق بیافتد) .

با این حال ، اگرچه تمرکز سرمایه در ژاپن بسیار بالا تراز هر کشور سرمایه داری دیگر است — بجز شوروی استالینیستی — نیروهای تولیدی ژاپن بسیار عقب مانده تراز نیروهای تولیدی کشورهای غربی هستند . این ترکوب تمرکز بالای سرمایه و عقب ماندگی عظیم کشور ، بطور کلی نشان دهنده ویژگی خصلت امپریالیسم ژاپن است که آنرا از امپریالیسم های دیگر متمایز می‌سازد و از بسیاری جهات تشابه فراوانی به امپریالیسم استالینیستی دارد . بدینسان طرح ویژگی چهره امپریالیسم ژاپن به روشن شدن پوشی از جنبه های امپریالیسم استالینیستی پاری میرساند .

تولید صنعتی ژاپن در قرن حاضر بشدت افزایش یافت . طی سالهای ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۸ ، میزان سرعتیان پیشرفت ، سه برابر بریتانیا ، طی سالهای ۱۸۶۰ تا ۱۹۱۳ بود ، یعنی آنها هر سال بطور متوسط ۶ درصد بیش از سال پیش تولید کردند . بین سالهای ۱۹۲۷ و ۱۹۳۶ ، تولید صنعتی ژاپن تقریبا ۱۰۰ درصد افزایش یافت . ای . بی . شومپتر توجیه پذیرانه می‌نویسد :

E. B. Schumpeter

دیگر برای یک نویسنده دقیق و مطلع

امکان پذیر نوشت تا مانند سال ۱۹۳۰

بنویسد که ژاپن هرگز نمی‌تواند یک کشور

صنعتی بسیار مهم گردد ، زیرا فاقد

سوخت و آهن است که در صلح و جنگ

به یکسان حائز اهمیت فراوان است .

ژاپن یک کشور مهم صنعتی است . پیشرفت

صنایع سنگون ، توسعه چشمگیر سالهای اخیر

بوده است . بیش از رکود ، صنایع

نساجی ، مواد غذایی ، سفالگری و تولید

کاغذ بر صنایع ژاپن مسلط بود . در ۱۹۲۵ ،

درست کمتر از نیم و در ۱۹۳۲ ، در حدود

۵۵ درصد و در ۱۹۳۸ ، در حدود ۶۱ درصد کل ارزش تولید صنعتی ، در تولید فلز ، مواد شیمیائی ، ماشین آلات و وسائل مهندسی بکار میرفت . یعنی ژاپن کشتی ها و بسیاری از هوانپایاهای خسود را میساخت اما اتوموبیل و وسائل آنرا وارد میکرد . او دیگر برای بخش عظیمی از فولاد ، کود ، اسلحه ، مهارت و ماشین آلات ، وابسته به دنیا خارج نبود . اگرچه هنوز باید بخش عظیمی از مواد اولیه را که از آنها تولید میگردید وارد کند . از ۱۹۳۷ ، ژاپن کوشش بسیاری برای توسعه منابع مواد اولیه بین بلوك **Yen Bloc** و نواحی همچوار در منطقه پاسیفیک کرده است .<sup>۴</sup>

از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۶ ، تولید آهن خام چهار برابر ، فولاد هشت برابر و ظرفیت کیلووات نیروی برق ۵/۵ برابر افزایش یافت . افزایش اصلی فراورده های صنعت در وسائل تولید بود : ارزش تولید مواد شیمیائی ، فلز و ماشین های صنعتی از حدود ۲۰۰ میلیون بین در ۱۹۲۶ به بیش از ۹۰۰ میلیون در ۱۹۳۷ افزایش بیدا کرد ، یعنی به ۴/۵ برابر رسید . تولید همه صنایع دیگر از حدود ۵۱۵ میلیون بین به ۲۴۲ میلیون افزایش بافت ، یعنی به افزایشی معادل با ۴۴ درصد رسید . در همین سال قیمتها ۴ درصد افزایش بیدا کرد که بدینسان میتوان نتیجه گرفت که تولید وسائل تولید سه برابر افزایش بافت ، در حالیکه تولید وسائل مصرف بدون تغییر باقی ماند .

در این دوران افزایش سریع تولید صنایع در ژاپن ، که از یکسو نتیجه عقب ماندگی کلی و از سوی دیگر نتیجه تمرکز بالای سرمایه بود ، سرمایه "غیر ضروری " آشکار نگردید و نرخ سود همچنان بالا باقی ماند . عامل سهم دیگری که چنین نرخ بالای سود را اجازه میداد ، سطح بسیار پائیز

دستوردها بود . در سالهای ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ ، میانگین درآمد شرکتهای از ۱۶ تا ۲۰ درصد سرمایه پرداخت شده بود و میانگین سود سه‌ماهی ۸ تا ۹ درصد بود .<sup>۴۰</sup>

در پرتو چنین حقایقی ، نادرست است اگر بگوئیم که امپریالیسم ژاپن ، زمینه‌های سرمایه گذاری را بدلیل اینکه با سرمایه "بیش از حد" و نرخ پائیز سود در ژاپن رو برو بود ، جستجو کرد . زیرا نرخ سود بالا بود و ژاپن نه از وفور سرمایه بلکه از فقدان آن زجر میکشید که بیان کند . عقب‌ماندگی آن است . همین امر سبب توسعه دیالکتیکی جالب توجهی گردید : یعنی عقب‌ماندگی بسیار او سبب عدوی سرمایه در سطح بسیار وسیع و تسخییر امپراطوری عظیمی گردید .

F. Sternberg

به گفته ف. استنبرگ

هنگامیکه بریتانیا و فرانسه امپراطوریها را  
خود را برقرار ساختند ، هر دو کشورها را  
صنعتی پیش رو بودند . امپراطوریها را  
آنان هرگز بر آن نبودند تا موقعیت صنعتی  
خود را تقویت سازند . ژاپن در شرایطی  
بسیار متفاوت با آن کشورها بود . هدف  
ژاپن بدست آوردن آن میزان از توسعه بسیار  
کم‌فاصله بین او و کشورهای سرمایه داری دیگر  
را بپوشاند دستکم ، یا به میزان قدرت آنان  
دست یابد و یا از آنان نیرومندتر گردد .<sup>۵</sup>

پس از جنگ جهانی اول ، سرمایه گذاری‌های خارجی تمام کشورهای  
بسیار توسعه یافته ، بجز آمریکا که از یک سرمایه "بیش از حد" زجر میکشید ،  
افزایش نیافت بلکه بر عکس ، کاهش نیز پیدا کرد .

سرایهای که در خارج سرایه‌گذاری شد

( هزار میلیون تراکن به بین از سال ۱۹۱۴ )

سال	توضیح بریتانیا	توضیح فرانسه	توضیح آمریکا	در مجموع
۱۹۱۴	۱۷۸۶۱	۳۰۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۴۰۰۰۰۰
۱۹۱۵	۱۷۸۶۱	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۱۹۱۶	۱۷۸۶۱	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۱۹۱۷	۱۷۸۶۱	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۱۹۱۸	۱۷۸۶۱	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۱۹۱۹	۱۷۸۶۱	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۱۹۲۰	۱۷۸۶۱	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۱۹۲۱	۱۷۸۶۱	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۱۹۲۲	۱۷۸۶۱	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۱۹۲۳	۱۷۸۶۱	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۱۹۲۴	۱۷۸۶۱	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۱۹۲۵	۱۷۸۶۱	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۱۹۲۶	۱۷۸۶۱	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۱۹۲۷	۱۷۸۶۱	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۱۹۲۸	۱۷۸۶۱	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۱۹۲۹	۱۷۸۶۱	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۱۹۳۰	۱۷۸۶۱	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۱۹۳۱	۱۷۸۶۱	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۱۹۳۲	۱۷۸۶۱	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۱۹۳۳	۱۷۸۶۱	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۱۹۳۴	۱۷۸۶۱	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۱۹۳۵	۱۷۸۶۱	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰

\* بروبن ارزیابی مانند سرمایه‌گذاری فرانسه و آلمان برای سال ۱۹۳۵ ۱۹۰۰-۳۰ میلیارد تراکن بوده است.

حتی با در نظر گرفتن آمریکا هم ، سرمایه گذاری خارجی این کشورها همچنانکه جدول زیر نشان میدهد ، فراتر از سطح ۱۹۱۴ نرفت .<sup>۶</sup>  
بدینسان ، در حالیکه در سالهای ۱۹۱۴ - ۱۸۶۰ ، مقدار سرمایه‌ای که توسط کشورهای سرمایه‌داری ، در خارج سرمایه گذاری شد تقریباً بطور متواتی از ۱۹۱۴ به بعد ، یعنی هنگامیکه امپریالیسم به کمال رسیده بود افزایش یافت . مقدار سرمایه‌ای که در خارج سرمایه گذاری شد هرگز از سطح ۱۹۱۴ تجاوز نکرد و حتی از مقدار آن هم کاهش یافت .  
برخلاف آن ، واپس عهده دار صدور سرمایه عظیمی گشت . بویسز به منجری که تا جنگ چین و زاپن تنها مستعمره میهم او بود .

#### ۷ سرمایه گذاری ژاپن در منجری

(میلیون ی恩 )

۳۴۸/۳	۱۹۳۷	۹۲/۲	۱۹۳۲
۴۲۹/۵	۱۹۳۸	۱۵۱/۲	۱۹۳۳
۱۱۰۳/۷	۱۹۳۹	۲۲۱/۷	۱۹۳۴
۲۳۴-	۱۹۴۰-۴۲	۳۲۸/۶	۱۹۳۵
		۴۶۳	۱۹۳۶

برنامه پنجالله اقتصادی منجری ( ۱۹۳۷-۴۱ ) برای سرمایه گذاری ۲۸۰۰ میلیون ی恩 ، برنامه ریزی کرد که متساقباً به ۶۰۰۰ میلیون ی恩 افزایش یافت . این رقم بد لیل قدان سرمایه و کمیاب کارگر ماهر در زاپن امکان پذیر نبود .

سرمایه گذاریها در زمانی که برای آن برنامه ریزی شده بود ، تقریباً تنها بهنیمی از اهداف جامه عمل پوشانید . اما چنانکه در جدول زیر نشان داده شد ماست ، همان مقدار سرمایه‌گذاری سبب افزایش بسیار زیاد تولید گردید :<sup>۸</sup>

## تولید برخی از محصولات منجوری

سال	ذغال سنگ	آهن خام	آهن فلز	برق کیلووات	به میلیون تun	بمیلیون تن
۱۹۳۲	۷/۱	۰/۷	۲۶۸/۲	۵۹۳	۴۶۸	
۱۹۳۴	۱۳/۶	۱/۳	۶۲۳/۴	۱۳۵۱		
۱۹۴۰	۲۱	۱۰۶۱/۲	۳۲۵۰			
۱۹۴۴	۳-	۱۱۲۴/۹ (۱۹۴۲) (۵/۳)				

صنعت فولاد که در ۱۹۳۵ تاسیس شد ، پس از چند سال ، بیش از یک میلیون تن در سال تولید میکرد . کارخانه های ماشین آلات که بخش عمده ا لوازم صنایع منجوری را عرضه میکردند تاسیس گردید . در ۱۹۳۹ ، صنعت اتوموبیل سازی که بمعنی توسعه استفاده از اتوموبیل ها بود ، تاسیس گردید . یک کارخانه عظیم هواپیما سازی ایجاد شد و ساخت کشتی نیز آغاز گردید . شبکه راه آهن منجوری بین سالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۴۳ با تقریبا سه برابر افزایش بافت — از کل شبکه چین پیشی جست .

اشترنبرگ مینویسد :

شرایط تاریخی که برای رشد امپریالیسم  
ژاپن ایجاد شد ، سبب تشویق و اجرار  
توسعه صنعتی کردن در امپراطوری آن گشت  
در حالیکه شرایط متفاوت تاریخی سبب شد  
که امپریالیست های اروپا از توسعه صنعتی  
کردن امپراطوریهای خود جلوگیری کنند و  
آنرا غصب برانند .

در دهه اول بین تهاجم ژاپن به  
منجوری و ورود او به جنگ جهانی دوم  
( ۱۹۳۱-۴۱ ) ، ژاپن چنان به صنعتی  
کردن منجوری سرعت بخشد که اگرچه

جمعیت منچوری تنها ده درصد جمعیت  
هندوستان بریتانیا بود . با اینحال  
در مدت یک دهه ، در آنجا بهمان  
اندازه و پاییشتر صنعت ایجاد گردید .  
در حالیکه در هندوستان ، صنایع پس از  
بک ترین حکومت امپریالیستی ایجاد شد .<sup>۹</sup>

صنعتی شدن منچوری به فعالیت کورکورانه کمپانیهای متفاوت ژاپن  
واگذار نشد ، بلکه بر طبق یک برنامه ، توسط کمپانیهای انحصاری و دولتی  
انجام گردید . چنین سازمانی بمنظور صنعتی شدن سریع ، ضروری تشخیص  
داده شد .

### انگیزه‌های توسعه دیوانسالاری استالینیستی

امتیازات دیوانسالاری شوروی ، مانند بورزوایی ، توسط پیشرفت پایان  
ناپذیر انباشت ، مشروط میگردد . اما بر خلاف بورزوایی غرب ، سرمایه داری  
دولتی شوروی در مرحله توگان بارانوفسکی "خود" ، نه از سرمایه "بیش از حد"  
زجر میکشد ، یعنی نه از محدودیت امکانات انباشت که وجه توزیع خصومت —  
آمیز در کشورهای سرمایه داری سنتی سبب آن میگردند و نه از یک افزایش  
دستمزد کمنیخ سود را مخاطره آمیز میسازد . از این جنبه‌ها ، سرمایه‌داری  
دولتی شوروی بیشتر شبیه به امپریالیسم زاپن پیش از شکست او در جنگ  
جهانی دوم است تا به کشورهای امپریالیستی غربی . مشاهده اینکه تقریباً  
 تمامی وسائل تولید در شوروی به دولت تعلق دارد ، توسعه صنعتی مناطق  
ستعمره او ، یعنی مناطقی کمملیتهای آن تحت ستم دیوانسالاری شوروی  
هستند ، مستقیماً بخشی از توسعه کلی صنعتی خود شوروی است . دولت  
زاپن به منچوری بشكل "بسط سرزمین خود" نگریست . دولت استالینیست  
نیز به اوگراین ، قفقاز، رومانی ، بلغارستان وغیره با همان نظر مینگرد و بد لیل  
موقعیت اقتضا د انحصاری اش ، توسعه این مناطق برای او بسیار موثر تر

است و خواهد بود تا توسعه منجری توسط امپریالیسم ژاپن . همچنانکه امپریالیسم ژاپن توسعه منجری را گامی ضروری دانست تا پلی باشد بین فاصله ژاپن و قدرت‌های پیشرفته غرب ، دیوانسالاری استالینیست نیز بدین منظور بسری سیاست امپریالیستی کشانده شده است .

همان عقب‌ماندگی نسبی ، شوروی را بسوی برقراری صنعت در کشورهایی که دارای ملیت‌های ستم دیده هستند میراند و همچنین به غارت سرمایه در هر کجا که دستش بر سر می‌برد ازد . امپریالیسم ژاپن بفاخت چیزی در سطح وسیع دست نمی‌زد . در مورد آلمان : " در سرزمین‌های تسخیر شده ، شرکت‌های آلمانی ، سرمایه‌های ساکنین آنجا را بعنوان حق تصرف به چنگ آوردند و نماز طریق " تجارت کم‌مسئول بود . ۱۰۰

شوری استالینیستی ، کشورهای اروپای شرقی و منجری را غارت کرد و این عمل را با انتقال کارخانه‌ها به شوروی انجام داد . همچنانکه آلمان نازی با منعقد ساختن قراردادهای پایاپایی با اتباع خود که برای آنان خانمان برانداز بود ، چنین کرد .

بدینسان سرمایه‌داری انحصاری مرکز ژاپن و آلمان و سرمایه‌داری دولتی شوروی خصلت دیگری که گویای دوران انبیاشت اولیه سرمایه است را آشکار می‌سازد — که تجارت و غارت از یکدیگر تیز داده نمی‌شوند . اگر آلفرد مارشال Alfred Marshall می‌توانست در آن زمان بگوید

که " بندرت نقره و شکر بدن آنکه آغشته به خون باشد به اروپا وارد شد " ، امروز غارت اموال بسیار خون آلود تراست و دیگر نقره و شکر غارت نمی‌شود بلکه وسائل تولید است که به چهارول می‌رود .

یک انگیزه دیگر برای توسعه امپریالیستی شوروی ، فقدان برخی موارد اولیه است . برای نمونه ، نفت خاور میانه و بیویته شمال ایران نقش بسیار مهمی در برنامه‌های دیوانسالاری استالینیستی دارد . این عمدتاً نتیجه اجرای کند برنامه‌های استخراج نفت در شوروی است . بدینسان برای نمونه دو میلیون برنامه پنجساله اقتصادی ، افزایش در تولید را از ۲۳/۳ میلیون تن در ۱۹۴۲ به ۴۲/۵ میلیون تن در ۱۹۴۷ معین می‌کرد . در حقیقت تولید تنها تا ۳۰/۵ میلیون تن افزایش پیدا کرد و در ۱۹۴۰ ، تولید

به بیش از ۳۵ میلیون تن نیز نرسید . اگر چه برنامه برای سطحی پیش از ۰.۵ میلیون تن طرح ریزی شد بود . با چنین محاسبات نادرستی ، چهارمین برنامه پنجساله اقتصادی هدف متعادل تری برای سال ۱۹۵/۴ که ۴۵ میلیون تن بود طرح کرد . برای تحلیل برنامه کلی بمنظور افزایش تولید بدینه است که نفت مهمترین تکنیک شوروی خواهد بود . دیوانسالاری استالینیستی سعی کرد تا بمنظور فائق آمدن بر چنین تکنیکی . بر رومانی و شمال ایران دست یابد . ( اما در ایران موقق نگردید ) .

عامل محرك دیگر توسعه شوروی ، نیاز به نیروی کار جدید است . در کشورهای بسیار پیشرفته ، صدور سرمایه واکنشی است در برابر افزایش دستمزد ها که نرخ سود را تقلیل میدهد . سرمایه بسوی مناطقی هدایت میشود که نیروی کار ارزان است و بدینسان مقدار کاری را که توسط همان مقدار سرمایه استثمار میشود ، افزایش میدهد . همین نتیجه از راههای دیگری در آلمان نازی بدست آمد و آن هنگامی بود که میلیونها کارگر از کشورهای تسخیر شده ، بویژه از شرق ، به آلمان منتقل شدند . کارگران شوروی . بویژه کارگران بوده . ارزانترین نیروی کار در اروپا هستند . هر چند پیوستن مناطق جدید به شوروی نمیتواند بخاطر نیاز به پیدا کردن نیروی کار ارزان باشد اما این بدان مفهوم نیست که ضرورت پیدا کردن کمیت بیشتر نیروی کار ، عامل محرك نبوده است . اگرچه مقدار سرمایه به نسبت جمعیت در شوروی بسیار کم است ، بازهم دچار فقدان نیروی کار است . اتلاف نیروی کار که ناشی از فقدان سرمایه است ، این واقعیت را روشن میسازد که در کنار فقدان سرمایه ، فقدان نیروی کار آشکار میشود : یعنی ، وجود کار بده و بازدهی کم کار در کشاورزی . هر عاملی که مانع بازدهی کار بشود — دیوانسالاری خود یکی از آن عوامل است — اتلاف نیروی کار را افزایش میدهد . از این رو ، علیرغم جمعیت عظیم شوروی ، دولت اندام در راه افزایش جمعیت را ضروری میداند ، مانند ممانعت از سقط چنین ، جریمه افراد مجرد و دادن جوائز به خانوارهای که دارای فرزندان بسیار هستند . در نتیجه یک تسلسل مخرب ایجاد شده است : فقدان سرمایه سبب اتلاف نیروی کار میشود که انباست مقدار کافی سرمایه را دشوار میسازد وغیره . بدینسان ،

افزون صد میلیون نفر جمعیت کشورهای اروپای شرقی به شوروی انگیزه مهمی است برای توسعه امپریالیسم شرزوی . که مشابه است با صدور سرمایه‌گذاری کشورهای پیشرفته سرمایه داری .

انگیزه دیگر برای توسعه شوروی استالینستی ، ملاحظات استراتژیک است .

### تاریخچه توسعه امپریالیستی — بلعیدن اروپای شرقی توسط شوروی

کشورهای امپریالیستی سنتو ، مستعمرات خود را به سه طریق استثمار کردند : با خرید تولیدات مستعمرات به بهای ارزان ، با فروش تولیدات کشورهای "مادر" به آنان بمقیمت های گرافر با تاسیس تشکیلات اقتصادی که سرمایه داران کشورهای "مادر" مالک آنان بودند و بکارگماری "افراد محلی" سرمایه داری دولتی شوروی نیز همین سه روش را بمنظور استثمار مستعمرات خود بکار میبرد .

آمارهای متعددی برای اثبات این حقیقت که شوروی بهای بسیار ارزانی برای تولیداتی که از اقمار خود خریداری میکند ، میپردازد ، وجود دارد .  
بعنوان نمونه ، قرارداد شوروی — لهستان به تاریخ ۱۶ اوت ۱۹۴۵ تصویح کرد که از سال ۱۹۴۶ به بعد ، لهستان این مقدار ذغال سنگ را به بهای ویژهای ( ۲ دلار برای هر تن ) به شوروی تحويل میدهد : ۱۹۴۶ ۸ میلیون تن ، از ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۰ نیز ۱۳ میلیون تن در هر سال و متعاقباً تا زمانیکه اشغال آلمان ادامه پیدا کند ، هر ساله ۱۲ میلیون تن . بهای این ذغال سنگ با تولیدات شوروی پرداخت نمیگردید ، بلکه با جبران غرامتو که شوروی از آلمان میگرفت پرداخت می شد . تا آنجا که میتوان ۱. للاع بدست آورد ، لهستان هرگز از این قرارداد چیزی بدست نیاورد . درنتیجه ۱۲-۱۳ میلیون تن ذغال سنگ به بهای هر تن ۲ دلار ، هنگامیکه قیمت ذغال سنگ در بازار جهانی هر تن ۱۵-۱۶ دلار بود ، سود خالصی معادل با هر تن ۱۴-۱۰ دلار نصیب شوروی ساخت و یا رویهم هر ساله ۱۸-۱۲

میلیون دلار ( مشابه با بیشترین سود سالیانه سرمایه داران انگلیسی ، از سرمایه‌گذاری شان در هندوستان ) . بوربا Borba روزنامه یوگوسلاوی در تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۴۹ می‌نویسد که یک تن مولیبد نوم Molybdenum که ترکیب عده فولاد است و برای یوگوسلاوی ۵۰۰۰۰ دینار هزینه تولید دارد ، در دو ران ماه عسل استالین - تیتو به بهای ۴۵۰۰۰ دینار بهشروعی فروخته شد . کارخانه باتا Bata در آن زمان ، در چکسلواکی مجبور به تهیه کفش برای شوروی به مبلغ ۱۷ گران چکسلواکی بود ( که جرم آن توسط شوروی عرضه می‌شد ) . اما قیمت هزینه واقعی هرجفت کفش ۳۰۰ گران بود . و قیحانه ترین مورد استثمار سرمایه داری ، تنبک‌سازی بلغارستان بود : که شوروی آنرا به مبلغ ۵٪ دلار خریداری می‌کرد و به مبلغ ۲۷۵۰۰ دلار به اروپای شرقی می‌فروخت .

آنچه در مورد روابط تجاری شوروی با اقمار اروپائی اش صدق می‌کند ، بهمان نسبت در مورد روابط تجاری او با چین نیز صادق است . موی خرسک Pig bristle و زوغن تانگ tung oil که بخش عده صادرات چین را تشکیل میدهد ، اکنون در بازارهای اروپای غربی به بهائی کمتر از آنچه در شانگهای و تیتسین Tientsin که بنادر اصلی صنعت و راین تولیدات هستند عرضه می‌شود . شوروی واسطه منحصر بفرد فروش تولیدات چین در بازارهای غربی است . دلیل اینکه او قادر به فروش این تولیدات با بهائی کمتر از آنچه در چین رواج دارد می‌باشد — و هیچ شکی نیست که شوروی از این معامله سود می‌برد — بروشنه اینستکه شوروی مبالغ بسیار ناجیزی برای این تولیدات به چین می‌برد ازد . این امر هنچین این واقعیت را روشن می‌سازد که چرا پکن سعی در ایجاد روابط تجاری مستقیم با غرب دارد و خواستار کوتاه شدن دست شوروی بعنوان واسطه است .

در باره ارزان خریدن همین بس . در مورد اجحاف کردن تولیدات شوروی به کشورهای اقمار ، به نمونه‌های رسوا آمیز زیر می‌نگریم : شوروی برای فروش تولیدات خود به چین مبالغ بسیار گزافتری مطالبه می‌کند تا مبالغی که برای نمونه در اطراف هنگ کنگ توسط فروشندگان سرمایه‌دار غرب مطالبه می‌شود . بدینسان برای نمونه ، یک کامیون ۴ تن ساخت شوروی در تیتسین

به مبلغی برابر با ۵۰۰۰ دلار هنگ کنگ توسط شوروی بفروش میرفت ، در حالیکه یک کامیون ۶ تن مشابه آن ساخت غرب به مبلغ ۱۵۰۰۰ دلار هنگ کنگ در هنگ کنگ فروخته میشد . ساخارین ساخت چکسلواکی که از طریق شوروی وارد میشد در تنسیسین به مبلغی برابر با ۱۰۶/۴۰ دلار هنگ کنگ برای هر پوند بفروش میرسید ، اما ساخارین ساخت آلمان با همان مرغوبیت در هنگ کنگ به ۵/۶ دلار هنگ کنگی فروخته میشد .

شرایط تشکیلات اقتصادی متعلق به شوروی در اروپای شرقی ، بطریز رسو آمیزی نشان دهنده سوین و سیلماستشار است که توسط شوروی بکار میرود : استشار "افراد محلی " که در تشکیلات اقتصادی ای کار میکند که متعلق به سرمایه خارجی است .

در منطقه اشغال شده آلمان توسط شوروی ، دولت شوروی بیدرنگ در حدود یک سوم همه صنایع را بعنوان املاک خود تصاحب کرد و در مالکیت "شرکتهای سهامی شوروی " نامیده شد ( SAG ) . اهمیت "شرکتهای سهامی شوروی " بسیار زیاد است . تقریباً همه تشکیلات اقتصادی بزرگ در مالکیت این شرکتها قرار دارند . در سال ۱۹۵۰ ، هر کدام از این شرکت‌ها بطور متوسط ، دارای ۲۴۰۰ کارگر بودند . در حالیکه LEB ( تشکیلات اقتصادی متعلق به به اصطلاح جمهوری دموکراتیک آلمان ) هر یک دارای ۱۴۶ - ۱۳۹ کارگر بودند و در حدود ۱۰۰ نفر کارگر در صنایع خصوصی و اگر در نظر بگیریم که "شرکتهای سهامی شوروی " صنایع سنگین رانیز بکلی کنترل میکنند ، اهمیت این شرکتها آنکارتر میگردد . ارزش افزونهای که در "شرکتهای سهامی شوروی " توسط کارگران آلمانی حاصل میگردد ، بوسیله دیوانسالاری شوروی غصب میشود .

در رومانی ، مجارستان و بلغارستان ، شرکتهای مختلطی هستند که شوروی مالک ۵۰ درصد آنان است ، اما در حقیقت تمام آنان تحت کنترل شوروی هستند . برای نمونه ، یکی از این شرکتها در رومانی ، غذی ترین منطقه نفت خیز را در اختیار دارد و شرکتهای دیگر ، فولاد ، مهندسی ، ذغال سنگ ، کشتیرانی ، ارتباطات هوائی ، چوب ، تولید شیمیائی - - -ی ، تولید تراکتور ، صنایع ابزار ساختمانی ، بهره برداری از ذخائر گاز طبیعی ،

بانکها ، شرکتهای بیمه و غیره را تحتکنترل دارند — که در مجموع بیش از نیمی از صنایع ، حمل و نقل ، بانکها و بیمه رومانی را دربر میگیرد . در مجارستان و بلغارستان نیز شرکتهای مختلفی وجود دارند اما اهمیت آن‌ان چندان زیاد نیست .

آیا تصاحب نیمی از سود شرکت‌های مختلط ، در حالیکه همه کارگران افراد محلی هستند ، نشانه بد یهود استعمار استعماری نیست ؟

ایده‌آل ساختن امیرا طوری تزار

دیوانسالاری استالینیستی ، چاره‌ای بجز صحقه گذاردن بر پیشروان خود در ایجاد امپراطوری — امپریالیسم تزاری — ندارد طی نسلها ، سوسیالیست‌ها و دموکرات‌های روس معتقد بودند که روسیه تزاری "زندان خلقها" بود و ستم امپریالیستی بر لهستان ، فنلاند ، لیتوانی ، استونی ، اوکراین ، گرجستان ، ارمنستان و ازبکستان ، قراقستان وغیره ، ارتجاعی ترین نیروها بود . اما شرروی استالینیستی درس دیگری میدهد .

مجله‌ای در شرروی مینویسد: "پیوست قفقاز به روسیه نشاند هنوز  
تنها راه رشد اقتصادی - اجتماعی، فرهنگی و همچنین رهائی ملی مردم قفقاز  
و ماورای قفقاز بود... این پیوست تنها وسیله نجات و حفظ فرهنگ کوهمن  
ز رشد اقتصادی و فرهنگی آنان بود".<sup>۱۳۰</sup>

مجله دیگری مینویسد که از قرن شانزدهم به بعد ، پادشاهی فتح‌الله  
ترکیه و ایران مهارزه طولانی و سرسختانهای را بمعنی تصرف مناطق بسیاری  
در قفقاز ادامه میدادند . بسیاری از مردم قفقاز که بد لیل خصلت پراکندگی  
شان ناب مقاومت در برابر تهاجم خارجی را نداشتند ، "نجات و پایمردی  
دولت روسیه را طلبیدند و خواستار کمک و حمایت از طرف روسیه شدند .  
در اواسط قرن شانزدهم ، شاهزادگان سیرکازین ( کاپاردیان ) از ایوان  
چهارم خواستار تابعیت روسیه شدند تا از آنان در برابر تاخت و تاز  
و غارت ترکیه و اتباع ترکیه ، خان کریمه ، حمایت کند . مردم ماورای قفقاز در پایان

قرن پانزدهم ، روابط خود را با روسیه برقرار کردند و این رابطه با خطر نظامی ترکیه و ایران نسبتاً افزایش یافت . با فعالیت بر علیه ترکیه و ایران قوای نظامی روسیه غالباً مردم فقavar را از خطر نظامی نجات داد . چه نیکر توصیف شده است ! قوای نظامی روسیه که فقavar را اشغال کرده بود ، مردم آنجا را از خطر نظامی نجات داد ! .  
یک مجله ادبی در شوروی مینویسد :

انضام قزاقستان به روسیه که در قرن هیجدهم رخ داد ، اهمیت متوجه و عمیقی داشت . این عمل تاریخی بدلاًیل اقتصادی و سیاسی و توسط روند کامل رشد تاریخی مردم قزاقستان بوقوع پیوستگی که بی دری با تاخت و تاز دولتهای فنودالی شرق مسلمان زجر میکشیدند . این پیوستگی شرایط را برای تاثیر شدید و نیرومند اقتصادی و فرهنگی روسیه در قزاقستان فراهم آورد . مردم قزاقستان انتخاب تاریخی خرد را عاقلانه و بد رستی انجام دادند . قزاق‌ها بجز روسیه ، میتوانستند به دامان اسارت قلمرو حکومت خان‌های آسیای مرکزی بیافتدند که تحت حمایت بریتانیا قرار داشتند . سرمایه بریتانیا ، بدون چشم پوشی از هرسیلیهای ، بزمین‌ها و منابع قزاقستان چنگ‌انداخت و برای دست آوردهای غنی بسیاری محاسبه میکرد . ۱۵

این مجله در جای دیگر مینویسد :

رحمتکشاں قزاقستان در تجربیات روزانه

خود مزیت‌های زندگی در دولت نیرومند  
روسیه را درک کردند .<sup>۱۶</sup>

مردم قزاقستان انتخاب کردند که به روسیه تزاری بپیوندد ! آنها ترجیح دادند در "یک دولتغیرمند" باشند ! پراودا روی این نکته تاکید بسیار میکند :

"زمین‌کشان قزاقستان" علاقه‌مندان به انضمام قزاقستان به روسیه داشتند .<sup>۱۷</sup>

تبليغات شوروی از زمان مرد استالین ، عهد دار همین نقش گشته است . تحریف ریر نمونه‌ای است در مورد اشغال لیتویا توسط روسیه تزاری :

قرنهای بسیاری از زمانی که نیاکان  
لیتویاها در سواحل دریای بالتیک مستقر  
شدند میگذرد . . . در تمامی این  
شرون ، روسیه همراه همسایه خوبی  
برای آنان بوده است . غلبه بر بالتیک  
و اسارت آن توسط سربازان آلمانی ، تاریخ  
غم انگلیزی از کشتار غارت و خشونت مهاجرین  
خون آشام غربی است . قبایل آزادیخواه  
لیتویا و استونی ، آنقدر قوی نبودند که  
از آزادی واستقلال خود دفاع کنند .  
اما دوستی و مجاورت با روسیه ، نیاکان  
لیتویاها را قادر ساخت تا با روی آوردن به  
کملهای شاهزادگان روسیه ، از اسارت  
سرزمین خود جلوگیری کنند .<sup>۱۸</sup>

### مبارزه برای آزادی ملی — "تیتوئیسم"

ملیت‌های ستمدیده امپریالیسم بزرگ شوروی و یا مستقیماً تهدید شده بوسیله آن ، برای استقلال ملی خود با مبارزه‌ای گسترده واکنش نشان میدهند . یکی

از این مبارزات اخیرا نام ابداعی "تیتوئیسم" بخود گرفت.

در شوروی بیشترین مردم غیر روس را اوکرائینی‌ها تشکیل مید‌هند. آرزو -  
حای ملی آنان بی دری با پاکسازی‌های متعدد سروکوب گشته است. در سال  
۱۹۳۰، آکادمی علوم اوکراین منحل گردید و اعضاً آن تحت عنوان مبتلایان  
به "انحراف ملی" دستگیر شدند. در ۱۹۳۲، اسکرپنک Skrypnik یکی از مهمترین رهبران حزب کمونیست اوکراین و عضو کمیته مرکزی و دفتر  
سیاسی حزب، خود کشی کرد، تا دستگیر نشود. در همین‌هنگام،

کوستوبنسکی Kostubinsky، معاون شورای

مردمی وزارت خانه‌های اوکراین (دولت اوکراین)، کونار Kovnar، وزیر کشاورزی و تعدادی از شخصیت‌های بر جسته، تحت عنوان ملی گرا  
اعدام شدند. به منظور پیشگیری از انحرافات بیشتر پوستیشوف Prestyshov برای تجدید سازماندهی حزب و مدیریت دولتی، از مسکو به اوکراین فرستاده شد. به او قدرت دیکتاتوری داده شد. او در دوازدهمین کنگره حزب  
کمونیست اوکراین در ۱۹۳۴ گفت:

در اوکراین، اعضاً رهبری حزب سا  
و بویژه شخص رفیق استالین، شدیدا  
مورد تنفر هستند. در این کشور، دشمن  
طبقاتی، به مدرسه خوبی رفته و بخوبی  
آموخته است که چگونه بر علیه حکومت شوروی  
مبارزه کند. در اوکراین بقایای بسیاری از  
احزاب و سازمانهای ضد انقلابی جای گرفته  
اند. خارکوف Kharkov، بتدیه  
مرکز توجه همه‌گونه سازمانهای ملی‌گرا  
و ضد انقلاب شده است. آنها همه به  
این مرکز هدایت شده‌اند و تارهای خود را  
در تمامی اوکراین تابیده‌اند و از نظام  
حزب ما برای منافع خود استفاده می‌کنند.  
شما رفقا، بیاد آورید هنگامی را که بیست

نفر از روسای کمیته های منطقه‌ای حزب  
جرات یافتد که اعلام کند اجرای برنامه  
بحصول امکان پذیر نیست .<sup>۱۹</sup>

پوستیشف، بیش از یک چهارم از اعضای حزبکمونیست اوکراین را اخراج  
کرد ، و خود پس از سه سال بهمان سرنوشت دچار شد و اخراج و دستگیر  
گردید . کوسیر *Kosior* از مسکو ، جانشین او شد و او هم  
بهمان ترتیب دستگیر شد . در سال ۱۹۳۷ ، لیوبنچنکو *Iyubchenko*  
رئیس شورای مردمی وزارت‌خانه‌ای اوکراین ، برای نجات از خطر دستگیر  
شد ، خودکشی کرد . کمیسرها پتروفسکی *Petrovsky* و آخوند *Eiche*  
تریه شدند . جانشین لیوبنچکوف ، پس از دو ماه تحت عنوان ابتلاب  
گرایشات "ملی گرایانه" دستگیر شد . جانشین او پس از چند ماه تسویه  
گشت . در آوریل ۱۹۳۷ ، ۱۳ نفر عضو دفتر سیاسی اوکراین بودند . اما  
تا زوئن سال ۱۹۳۸ ، حتی یکنفر از آنان نیز باقی نماند .

جمهوریهای دیگر نیز تاریخ مشابهی دارند . گولودد *Goloded*  
که بعدت ده سال رئیس شورای مردمی کمیسرهای جمهوری روسیه سفید  
بود ، تحت عنوان تروتسکیت در ۱۹۳۷ دستگیر شد . جانشین او صدر  
چروپیاکف *Cherviakov* پس از چند ماه بمنظور نجات  
از خطر دستگیر شدن ، خودکشی کرد . او بعدت ۱۷ سال ، رئیس کمیته  
اجرائی مرکزی روسیه سفید بود ( یعنی رئیس جمهور ) .

در تاجیکستان ، رئیس کمیته اجرائی در سال ۱۹۳۴ ، تحت عنوان ملی گرا  
پاکسازی شد . جانشین او بعدت ۳ سال موقعیت خود را حفظ کرد و سپس  
به همان سرنوشت دچار گشت .

آنچه در زیر می‌آید فهرست کوتاهی است از برخی افراد پیشین د رجمهور  
یهای ملی که تحت عنوان "ملی گرا" در پاکسازی‌های وسیع سال‌های ۱۹۳۰  
تسویه شدند :

<u>جمهوریها</u>	<u>روسی جمهور</u>
اوکراین	پتروسکی
روسیه سفید	چروپاکوف
آلمان ولگا	کونگ
آلمان ولگا	لوفت
کارلیان	گی لیک
کارلیان	آرکوہوف
تاجیکستان	خودزیابف
تاجیکستان	شوتمور
تاجیکستان	ماکسوم
داغستان	دولگات
داغستان	سامورسکی
آدخار	لرد کیپانیدز

<u>جمهوریها</u>	<u>نخست وزیران</u>
اوکراین	لیوبچنکوف
اوکراین	بوندارنکوف
اوکراین	چوبار
روسیه سفید	گولود د
آلمان ولگا	ولج
تاجیکستان	راهمیا بکوف
تاجیکستان	رافینوف
گرجستان	مگالوبیشوریلی
ازبکستان	خودجاوف
ترقیزستان	آبد و راهمنوف
ماورای قفقاز	اوکا بلاشویلی

اینها تنها تعدادی از قربانیان هستند . در پاکسازی و سیمع سالهای ۱۹۳۷-۱۹۳۸ ، در مجموع تمامی و یا بیشترین ۳۰ دولت ملی تسویه شدند . اتهام اصلی که بر علیه تمامی آنان بکار رفت . خواست انشعاب آنان از شوروی بود .

دلیل قاطع برای اثبات اینکه سیاست ملی شوروی ، روابط هنگامی رفیقانه در بین مردم مختلف ایجاد نمیکند ، همانا تجزیه تعدادی از جمهوریهای ملی است .

یکسال پیش از جنگ ، هنگامیکه روابط بین شوروی و ژاپن در مرز منجوری بحرانی بود ، تمامی جمعیت کره که در مناطق مرزی شوروی زندگی میکردند به قزاقستان و ازبکستان فرستاده شدند .

در ۲۸ اوت ۱۹۴۱ ، کل جمعیت جمهوری آلمان ولگا به شرق اورال منتقل شدند . جمهوری آلمان ، یکی از قدیمی‌ترین جمهوریهای ملی شوروی بود . از همان ۱۹ اکتبر سال ۱۹۱۸ ، کمون کارگری آلمان ولگا تشکیل شد و در ۱۹ دسامبر ۱۹۲۳ ، جمهوری خود مختار سوسیالیستی شوروی آلمان ولگا نامیده شد . این جمهوری یکی از نخستین جمهوریهای بود که تقریباً اشتراکی شدن کامل بدهست آورد . مکاتبات مطبوعات بین‌المللی

#### International Press Correspondence

(اسناد کمینترن) در ۱۸ آوریل ۱۹۳۶ می‌نویسد :

جمهوری شوروی آلمان در ولگا . شاهد زند . پیشرفت فرهنگی و ملی است که نتیجه پیروزی سوسیالیسم است و شاهد زنده ای است برای اثبات دروغها و تهمت هائی که توسط دشمنان فاشیست پرولتا ریا اشاعه میگردد .

درست دو سال پیش از این اخراج‌ها ، مقاله‌ای در اخبار مسکو و Moscow News درج گردید بنام : "جمهوری آلمان ولگا که تصویر زندگی از سیاست ملی شوروی در عمل " . سپس آلمان ولگا که

سالها بد لیل پشتیبانی یکدل و یکزبان ارزیم ، ستایش شده بود ، حکم تسویه آن با چنین توجیهاتی صادر گشت :

بر طبق اطلاعات موثق که از مقامات نظامی کسب شده است ، هراران و دههای هزار نفر از انحرافیون و جاسوسان در میان جمعیت آلمان در منطقه ولگا هستند که با اشاره‌ای از آلمان ، در صدد انفجار منطقه هستند . هیچ فرد آلمانی (( که در ناحیه ولگا زندگی میکند )) حضور ایسین تعداد عظیم انحرافیون و جاسوسان را به مقامات شوروی اطلاع نداده است . بدینسان جمعیت آلمان در منطقه ولگا ، دشمنان مردم شوروی و همچنین قدرت شوروی را پنهان می‌سازند .

در مناطق شوروی که بیش از این در اشغال آلمان بودند ، تعدادی از جمهوریها برچیده شدند . هیجگونه اشاره‌ای در مطبوعات به آنها نگردید و تنها هنگامیکه پراودا در ۱۷ اکتبر ۱۹۴۵ فهرستی از حوزه‌های انتخاباتی انتخابات آینده انتشار داد ، آشکار گردید که تعدادی از ایسین جمهوریها ناپدید شده‌اند . اما از چه هنگام ، روشن نبود : جمهوریهای خود مختار شوروی ناتارکیمه ، کالموک و چچنیو اینگوش و منطقه خود مختار کاراچف تسویه گشتند و جمعیت غیر روس آنها بعید شدند . جمهوریهای خود مختار کاواردینیان بالکار پس از اخراج بالکارها ، تبدیل به جمهوری کاواردینسان شد .

در اوکراین ، خروشچف رئیس دولت ، در ۱۹۴۶ اوت اعلام کرد که نیمی از شخصیت‌های حزب اوکراین در هیجده ماه گذشته اخراج گشته شد . حتی برای دیوانسالاری بزرگ شوروی نیز اخراج ۳۰ میلیون اوکراینی و برچیدن جمهوری آنان با ر سنگینی است .



### فصل نهم : میازه طبقاتی در شوروی

گفتگو درباره عصر استالینیزم نادرست است . نخستین تأثیر مستقیم صنعتی کردن و اشتراکی کردن " بر رابطه بین نیروهای پرولتاری و دیوانسالاری . فشار دستگاه استبداد پلیسی .

پیروزی های نظامی شوروی دیوانسالاران گورکنان خود را بوجود می آورند . کاهش تأثیر تبلیغات استالینیستی .

اهداف اجتماعی مخالفان استالینیزم . نتیجه گیری .

### کفتگو درباره عصر استالینیزم نادرست است

ارتفاع دیوانسالاری به پایه طبقه حاکم بیان گراین حقیقت است که ، رسالت تاریخی دیوانسالاری استالینیستی که برقراری سرمایه داری در شوروی است ، هم اکنون در سطح بین المللی و نه در سطح ملی ببایان رسیده است . در همین حال ، دیوانسالاری با تکیه بر برنامه که یکی از عوامل " جامعه سوسیالیستی در حال فتح " است ، این برنامه را برای رسالت سرمایه داری خود جهت انجام سرمایه بکار میبرد و در عرض چند دهه همان راه تاریخی سنتی را که برای بورژوازی غرب ۲۰۰ سال بطرول انجامید طی میکند . دیوانسالاری با تکیه بر عوامل جامعه آینده بمنظور تقویت روابط جامعه گذشت ، بسرعت این روابط را تحلیل میبرد و بدینسان یک انقلاب پرولتاری جدید را بر یک اساس تاریخی بسیار قویتر نسبت به سال ۱۹۱۷ تدارک می بیند .

دیوانسالاری بعنوان طبقه حاکم ، هم اکنون در نخستین سالهای حیاتش خصلت حکومت مطلقه و استبدادی سرمایه داری کهن و منحط را کسب کرد . است . دیوانسالاری هم اکنون ماهیت خود را بعنوان یک ناهنجاری تاریخی محکوم به فنا به ثبوت رسانده است . دیوانسالاری بالا جبار دست به یک رشته

فعالیت‌های تبلیغی وسیع بر علیه دیوانسالاران زده است و خود را مدافعان کارگران بر علیه دیوانسالاران نشان داده است. دیوانسالاری گرفتار یک عذاب وجودی است. غاصبی است. بدون حقانیت تاریخی. مالکیت دولتمردانه داری خشم توده‌هارابر منگیزد. بدینسان از آغاز رشد دیوانسالاری پعنوان یک طبقه، شمشیر شوم دموکلس *Damocles* بر فراز سر آن آویخته شد.

سرمایه داران قرون شانزدهم و عدهم، آینده با شکوهی را در پیش روی خود تجسم می‌ساختند و خود را نماینده تعاون بشریت میدانستند. دیوانسالاری استالینیست، امروز، وظایف تاریخی آن سرمایه داران را انجام میدهد و بناچار احساس می‌کند که ریشه هایش و حکومت مطلقه واستبدادیش در تسلسل زودگذر و ناپایدار شرایط ملی و بین‌المللی است.

قهر دیوانسالارانه، که دیوانسالاران خود از آن مصون نمی‌مانند، موقعیت متضاد این نظام را که از اجزاء ناهمگون ساخته شده است آشکار می‌سازد. در سرمایه‌داری سنتی، رقابت بین سرمایه‌داران، تضییع می‌کند که هر کدام از حد اکثر کارائی برخوردار باشد. در اقتصاد سوسیالیستی، آگاهی اجتماعی، اهمیت فراوانی برای منافع جامعه و روابط هم‌اکنون بین افراد قائل است و همین اساس گارائی آن است. اما دیوانسالاری استالینیستی، انگیزه و دست آورده قدران هم‌اکنون در روابط بین افراد، تضاد شخصی و طبقاتی و خود پرستی نامحدودی است که در شوروی رایج است. بدینسان، در شوروی انگیزه اقتصاد سوسیالیستی برنامه ریزی شده تولید کننده‌گان بمنظور حفظ منافع تولید کننده‌گان وجود ندارد و نمیتواند کارائی تولید را تضمین نماید. از سوی دیگر رابطه مستقیم بین کارائی تشکیلات اقتصادی فردی و درآمد مدیران آن، یعنی رابطه‌های که در سرمایه داری فردی وجود دارد، نیز موجود نیست. تنها وسیله مهم تضییع کارائی، که در اختیار دولت دیوانسالاری قرار دارد، قهری است که بر علیه تک تک دیوانسالاران اعمال می‌شود.

قهر دیوانسالاری بر علیه دیوانسالاران بجز این دارای عملکرد دیگری نیز

این روش اصلی آرامش بخشیدن بسته  
مردم (( پاکسازی های تروریستی ))  
گزارش مارکوبولو را درباره امپراطوری مغول  
بیان می‌آورد که در آن زمان در پکن حکمرانی  
میکرد و سنتی داشت که هر ده یا پانزده ه  
سال یکبار ، وزیری را که مورد تنفس بود در  
اختیار مردم قرار میداد . این عمل به  
امپراطور فرصت میداد تا برای ده سال  
پانزده سال آینده در آرامش  
ستگری بر مردم ادامه دهد . آنچه من در  
شوری دیدم ، همواره مرا بیاد امپراطور  
مغول می‌اندازد . ۱

فاصله عمیقی که بین دیوانسالاری استالینیستی و توده ها قرار دارد در  
مقایسه با فاصله ای که در تعامی تاریخ بین همه حاکمان و توده ها وجود دارد  
داشته است ژرفتر است و از این رو ، قربانی کردن دیگران برای دیوانسالاری  
از اهمیت بیشتر برخوردار نمیشود .

اگرچه دیوانسالاری با همه علائم یک طبقه در حال انحطاط پا بعرصه  
وجرد نهاد اما بحث درباره اینکه هرگونه پیشرفت نیروهای تولیدی و هرگونه  
رشد طبقه کارگر بیدرنگ و مستقیماً موقعیت دیوانسالاری را تضعیف می‌سازد ،  
چیزی بیش از ساده کردن مسئله نیست بلکه واقعیت بسیار پیچیده تر است .

### نخستین تأثیر مستقیم صنعتی کردن و "اشتراکی کردن" برابر با نیروهای پرولتاری و دیوانسالاری

در دوران اولین برنامه پنجساله اقتصادی ، تعداد کارگران در شوروی  
بسربعت افزایش ناچفت . در ۱۹۲۸ ، تعداد کسانی که در صنایع تولیدی

و استخراج معادن کار میکردند به سه میلیون میرسد . این تعداد در ۱۹۳۲ به هشت میلیون افزایش یافت یعنی افزایش معادل با ۱۶ درصد .

بدینسان اکثریت غاطع طبقه کارگر عناصر بی تجربه روستائی بودند و هنوز با روند تولید اجتماعی آشنا نداشتند و سازماندهی نشده بودند .

در همین حال ، رشد سریع صنایع و بدنهای آن ، بحران کمبود تکنسین ها ، کارگران ماهر ، صاحب منصبان وغیره ، درهای دیوانسالاری را برای بسیاری از کارگران کار آزموده باز کرد . البته هر چه تجربه و دانش کارگر بیشتر بود ، امکان او برای پیشرفت در سلسله مراتب نیز افزون تر میگشت .

این دو عامل در تضعیف طبقه کارگر یعنی ورود عناصر بی تجربه و خسروج عناصر مبارز از آن ، مانع بزرگی در راه رشد جنبش مستقل کارگران بود . چنین اتفاقی ، در چند دهه پیش و در موقعیت تاریخی متفاوتی در آمریکا رخ داد .

در شوروی دشواریهای جنبش کارگران ، در دوران برنامه پنجسالیه اقتصادی بسیار عمیقتر از دشواریهای جنبش کارگری آمریکا بود . بجز فشار وحشتناک پلیس مخفی ، بیزاری توده ها پس از سالها تلاش مافوق بشری ، دگرگونی فکری که انگیزه و دست آورد ضعف جنبش کارگری شوروی در آن زمان بود ، عامل دیگری نیز وجود دارد : ایجاد یک قشر زیده از میان ستم - دید گان توسط دیوانسالاری این عامل موثرترین سلاح ستمگران بود و میتوانستند آن را در ستم بر توده ها بخوبی بکار ببرند .

هنگامیکه ناپلئون میگفت حتی سنگین توپ ها هم نمی توانند در برابر شکم گرسنه مقاومت کند ، کاملا درست بود . زیرا شکم های گرسنه در شرایط زیزه ای بسوی قیام هدایت نمیشوند بلکه بسوی تسليم رانده میشوند و در نخستین سالهای صنعتی کردن توسط دیوانسالاری استالین چنین بود . همانطور که ویکتور سرژ میگوید :

بد بختی عظیمی از سیاست آن  
(( دیوانسالاری )) بر میخیزد ، اما در  
این بد بختی منافع مادی بسیار ناچیز ،

ارزش زیادی میباشد . اکنون کافی است تا  
به کارگری یک بشتاب سوب بی مزه و در  
زمستان پناهگاهی که حتی قابل سکنی نیست  
داده شود تا او خود را در این فقر عمومی  
جزء گروه معناد بداند . در این راه قشری  
از دیوانسالاران جزء ، در تشکیلات اقتصادی  
در شاخهای حزب و در روستاهای کم  
اشتراکی شدن نسبتیک تغییک جدید بیش  
رهبران و رهبری شد گان میگردد ، شکل  
خواهد گرفت . بدور این رهبران پیروانه  
مشتاقی برای خدمتگزاری جذب میشوند .  
فقر باعث استحکام موقعیت کسانی کم  
نسبت آن بوده‌اند .

### فشار دستگاه استبداد پلیسی

هرگز نمیتوان در مورد دشواریهایی که دستگاه پلیس بر سر راه سازمان  
مستقل کارگران دو شرکون ایجاد می‌سازد غلو کرد . طبقه کارگرخود و اتمیزه  
شد ماست ، هرگونه کوشش در ایجاد هر تشکیلات مستقل و یا میان خواستهای  
توده‌ها با بی‌رحمی سرکوب میگردد . کارگران مجبور به پیوستن به تشکیلاتی  
هستند که تحت کنترل دولت و ملعوان جاسوس است . ترکیب تبلیغ و قهر  
که به منظور تضمین انحراف تبلیغاتی دیوانسالاری طرح شده است ، هیچگونه  
محدودیتی در اشاعه دروغ و در تجاوز به جان توده‌ها قائل نمیشود . اتهمازابسوی  
تظاهرات توده‌ای و جلسات عمومی میکشانند ، آنها را مجبور می‌سازند تا  
خود را حقیر کنند و بهستایش ستمگران خویش بپردازند . تمامی این سلاحهای  
دیوانسالاری ، روند ملکولی تشکیلات و آموزش کارگران را بسیار دشوار می‌  
سازد . بدیهی است کمحتی برای پرولتاریای با تجربه و با فرهنگ آلمان

نیز سالها و شاید دهها سال بطول انجامید تا دستگاه ستم گرنازی را با قدرت خوبیش سرنگون سازد . حتی در ساعتهای شکست بزرگ نظامی آلمان نازی، هیچگونه قیام توده‌ای کارگری در داخل کشور رخ نداد .

( در این رابطه، باید اهمیت تأثیر تبلیغات تعصب آمیز ایلیا اهرنبرگ

Ilya Ehrenburg رانیز که در پوشاندن شکافه‌ای

اتحاد ملی آلمان کمک موثری برای نازی‌ها بود نادیده گرفت ) .

برای پولتاریای بی تجربه شوروی ، کفاکثیت قاطع آن تنها چند سال قبل از روستاها به شهرها آمده بودند و از میان آنان، شاید کمتر از ده رصد از شرایط زمان تزار آگاهی داشتند و میدانستند که در آن دوران اتحادیه های کارگری قانونی بودند و احزاب کارگری مختلف نشیبات قانونی داشتند ، یادگیری الفای افکار سوسیالیستی و سازماندهی در حکومت استالین بسیار دشوار بود .

### پیروزیهای نظامی شوروی

عاملی که حکومت دیوانسالاری را تقویت میکرد ، پیروزی نظامی آن بود . عوامل بسیار دیگری نیز به آن کمک کردند . نخست ، سرکوبی مطلق توده‌ها ، به استالین اجازه داد تا بخش بزرگتری از درآمد ملی را به اهداف جنگی اختصاص دهد . در حالیکه چنین امری در کشورهای غربی امکان پذیر نیست . برای نمونه ، او میتوانست ، با انتقال میلیونها کارگر به شرق و سکنی دادن آنها در سوراخهای زمین به " معجزه تخلیه صنایع شوروی " جامه عمل بپوشاند . دوم ، ستم پلیسی ، آرامش داخلی را تضعیف ساخت و این خود " امیتا ز " دیگری برای شوروی در مقایسه با کشورهای دموکراتیک سرمایه داری بود . همین دو عامل بود که سبب برتری مطلق آلمان بر فرانسه و بریتانیا گشت . کمترانجام با همکاری دستگاه صنعتی آمریکا ( که تولیدی چهار برابر آلمان داشت ) و شوروی بر برتری آلمان فائق آمدند . اما پیروزی نظامی شوروی ، در سطح وسیعی دست آورد " آرامش " داخلی ، افسردگی و نومیتی

توده‌های زحمتکش بود و در جای خود عامل بسیار مهم در ثبت رزی—  
استالینیست گشت.

بهمین ترتیب، پیروزی آلمان نازی در سار Saar، اطریش،  
سادتن لند Sudetenland، چکسلواکی، لهستان  
و فرانسه را بعنوان عاملی در تاثیر بر روانشناسی مردم آلمان نیز نمی‌ترزان  
نادیده گرفت.

### دیوانسالاریان گوزکنان خود را به وجود می‌آورند.

نخستین دست آورد صنعتی کردن و "اشتراکی کردن" در شرکت‌های  
تفویت موقعیت دیوانسالاری بود. پس از چند سال عکس این روند آغاز  
گردید. اکنون هرگامی که نیروهای تولیدی بجهلو بر میدارند، موقعیت  
دیوانسالاری را تضعیف می‌کند.

در اولین برنامه پنجساله اقتصادی، تعداد کارگران در تولید و معادن  
از سه میلیون نفر به هشت میلیون نفر افزایش یافت، یعنی افزایشی معادل  
با ۱۶۰ درصد. در دوین برنامه پنجساله اقتصادی از هشت میلیون نفر تنها  
به ۱۰/۱ میلیون نفر رسید، یعنی افزایشی معادل با ۲۵ درصد. در  
سومین برنامه پنجساله اقتصادی، این افزایش تا ۱۱/۹ میلیون نفر در سال  
۱۹۴۲ برنامه‌ریزی شد، که افزایشی است برابر با ۱۶/۷ درصد. بدینسان  
علی رغم تسویه بسیاری از کارگران در "پاکسازی‌ها"، تعداد کارگران  
کارآزموده با سال‌ها سابقه در شرکت در روند تولید، بی در بی افزایش  
یافت.

در همین زمان، باز شدن دروازه‌های دیوانسالاری، موانع بسیاری  
در راه آموزش عالی بیار آورد و عضوگیری دیوانسالاری از بهترین عناصر  
کارگری کاهش یافت.

تباور پرولتا ریا به سبب کاهش جریان ورود عناصر بی تجربه به آن و کاهش  
جریان خروج عناصر با تجربه از آن، روند بسیار با اهنجتی است.

وظیفه تاریخی دیوانسالاری افزایش بازدهی کار است . بدین سان ، دیوانسالاری دچار تضاد های عیقی می شود . بمنظور افزایش بازدهی کار به بالاتر از یک حد معین ، سطح زندگی توده ها باید بالا رود ، کارگرانی که دارای تغذیه بد و مسکن بد هستند و آموزش ندیده اند قادر بکار در تولید مدرن نیستند . برداشت دیوانسالاری از مشکل سطح زندگی تسرد و درست مانند برداشت روستائی از تغذیه اسباب های خود است : " چقدر باید به او بدم ظمانته ای از او بگیرم ؟ " ، اما کارگران علاوه بر دست ، دارای سر نیز می باشند . بالا بردن سطح زندگی و فرهنگ توده ها ، یعنی بالا بردن اعتماد آنان به خودشان ، افزایش اشتباہی آنان و بی صبری آنان در مورد فقدان حقوق دموکراتیک و امنیت شخص ، و بی تحمل آنان در مورد دیوانسالاری که حافظ این باره های سنگین است .

از سوی دیگر ، بالا نبردن سطح زندگی توده ها یعنی حفظ بازدهی باز کار که در حال حاضر وجود دارد و این امر برای دیوانسالاری در موقعیت کنونی بین المللی بسیار مصیبت باز است و موجب هدایت توده ها ، در آینده های دور و پانزدهیک به قیام ناشی از یاس می شود .

دیوانسالاری ، موجب افزایش طبقه کارگر برآسان عالیترین مرکزی که در تاریخ وجود داشته است می شود و کوشش می کند تا فاصله بین کار دستمزدی مرکز و سرمایه مرکز را پر نماید و این واقعیت را با شعار " مالکیت سوسیالیستی " مخفی سازد ، دیوانسالاری نیروئی را ایجاد می کند که در آینده های دور و یا نزدیک با آن بشدت تصادم پیدا می کند .

این حقیقت که تنها ، چند سال پس از صنعتی کردن و " اشتراکی کردن " هنگامیکه طبقه کارگر هنوز جوان و نسبتا بی تجربه بود ، استالین مجبور شد تا حاکم مطلق و مستبد باشد و چنان دسیسه های عظیمی ایجاد کند که هرگز در تاریخ سابق نداشته است ، نشانگر گام های سریعی است که مبارزه طبقاتی در شوروی را رشد می دهد .